

## در باره اساطیر و روایات

تا حدود یکی دو قرن پیش قضاوت بشر در بارهٔ اسلاف خود مبتنی بر يك اصل ساده و بدیهی بود، و آن اینکه بشر تا بوده بشر بوده است، و این طرز فکر طبعاً نتایج منطقی دیگری را نیز بدنبال داشت. به طریق مزبور اولاً آن ارتباط عاطفی که به طور طبیعی بین اسلاف و اختلاف وجود دارد ( و یاداشت ! ) به قوت خود باقی بود و ثانیاً این يك استنتاج بدیهی بود که چون بشر معاصر منطقی و عاقل است و یا لاقل سعی می کند که منطقی و عاقل باشد پس بشر باستانی هم چنین بوده است. از مطالب بالا يك نتیجهٔ مهم دیگر نیز عاید می شد و آن اینکه آنچه به عنوان اساطیر و روایات و فولکلور و غیره از گذشتگان به ما رسیده به احتمال قوی مبتنی بر واقعیات و یا استنباطات معقول و منطقی بوده است.

اما از زمان پیدایش دوران علم گرایی جدید موازین بالا یکی بعد از دیگری مورد تردید قرار گرفته است. پیدایش نهضت جدید علمی و طرز فکری که در ریشهٔ نهضت مزبور قرار دارند در حقیقت تا حد زیادی توأم با عکس العمل در مقابل « کهنه پرستی » بود، یعنی عکس العمل در مقابل طرز فکرها و اسالیبی که از زمانهای باستانی آب می خورد و در زمان مزبور شاید به حد اعلاى تحجر و بی فایده گی خود رسیده بود، و این جریان طبعاً لطمهٔ شدیدی به اعتبار میراث باستانی در اذهان علمی وارد می ساخت. به دنبال تحول فکری و اسلوبی مزبور چارلس داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲ میلادی) اول کتاب « اصول الانواع » و به اندک فاصله کتاب معروف دیگر خود به نام « نسل بشر » ( The Descent of man ) را منتشر ساخت. در این ضمن به تدریج علم باستان شناسی ماقبل تاریخی نیز قدم به میدان گذاشت و بیشتر به اتکاء ابزار و ادوات سادهٔ سنگی که از زیر خاک به دست آورد این نظر را به کرسی نشاند که نوع بشر در قسمت اعظم دوران موجودیت خود يك زندگی خشن و حتی غالباً وحشیانه داشته است.

بدین طریق به تدریج آن سستی رابطهٔ عاطفی با گذشتگان که شاید تا آن وقت کم و بیش مبهم و مجمل بوده قطعیت پیدا کرد، بطوری که امروزه از « نیاکان » که زمانی مورد پرستش بوده اند - و ما امروزه کلمهٔ « نیایش » را از زمان مزبور به یادگار داریم - جز در کاریکاتورها و فیلم های کمدهی « عهد حجر » یاد نمی شود و از اسرار بقا جز بر « تنازع » توجهی نیست.

در نتیجهٔ اوضاع و احوال بالا، و بالاخص به مناسبت اهمیتی که « عقلانیت » در مسائل علمی احراز کرده بود، همهٔ آن معتقدات و مراسم و روایات و غیره که به معیار مدارک زمان به صراحت قابل فهم نبودند مهر « خرافات » خورد و اگر هم به مطالعهٔ آن پرداخته شد فقط به عنوان خرافات بود و نه چیز دیگر.

در عین حال البته « خرافات » نیز درجانی داشته و دارد و از آن میان اگر بگوئیم

که اساطیر و روایاتی که در میراث اجتماعات پیشرفته وجود دارند از اول از يك ارج نسبی برخوردار بوده‌اند خیلی از حقیقت دور نخواهد بود. بهر حال جنبه تمثیلی اساطیر و روایات لااقل از زمان روایتون مورد توجه بوده و امروزه نیز مسئله تا این حد روشن است که در این زمینه از میراث باستانی غالباً حقایق در قالب‌هایی از سمبولزم و استعاره و معما نهفته است، و در نتیجه نباید ظاهر پیچیده و مبهم و حتی گاهی عجیب و غریب آنها ما را اذدرك محتوی آنان منصرف سازد، بلکه بالعکس باید ما را به کشف راز آنان شایق‌تر کند، به طوری که شاید یکی از علل پیچیدگی و ابهام آنان نیز تولید و تحریک همین اشتیاق بوده است.

اما مطلب بسیار جالب این که بشر معاصر بقدری به میراث باستانی خود بیگانه شده که حتی گاهی سمبولزمی که امروزه بین ما رواج دارد و مورد استفاده روزانه ماست در قالب اساطیر به نظر او عجیب و غیر قابل درک می‌گردد. و احتیاج به گفتن ندارد که این وضع ناچار موجب ابهام بیشتر تاریخ باستان و در نتیجه موجب کوتاه بینی خاصی در پاره‌ای از تاریکترین جوانب تاریخ بشر می‌گردد.

مواد بسیار جالبی از این مسئله در اساطیر زردشتی وجود دارد. ۱. و. ویلیامس جکسن در کتاب بسیار ارزنده خود به نام «زردشت پیامبر ایران باستان» (ص ۵۹) روایتی را نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است: وقتی که زردشت برای تبلیغ دین از موطن خود عازم دربار و یشناسب پادشاه بود در بین راه از قلمرو پادشاهان دیگری نیز عبور کرد که ستمگر و گمراه بودند. زردشت آنان را به دین خود تبلیغ نمود ولی آنها به حرف‌های او اعتنائی نکردند. زردشت دعا کرد و در نتیجه تند بادی برخاست و پادشاهان مزبور را بلند کرد و بین زمین و آسمان آویزان نگاهداشت. مرغان هوا از همه طرف هجوم آوردند و گوشت آنان را با نوک و چنگال کردند تا استخوان‌های آنها بر زمین ریخت.

به دلایلی که مجال بحث آن در اینجا نیست معلوم است که زمان بعثت زردشت يك زمان خشك سالی و سختی بوده است. ضمناً امروزه «تند باد حوادث» يك اصطلاح معمول و معروفی است که به معنی پیش آمده‌های شدید و منقلب‌کننده به کار می‌رود. هم چنین امروزه در آذربایجان اصطلاح «بین زمین و آسمان معلق ماندن» به معنی تردید و بلا تکلیفی است، و شاید در قسمت‌های دیگری از ایران نیز این اصطلاح به همین معنی وجود داشته باشد. و نیز این يك مطلب معروفی است که در قدیم کشته شدگان میدان جنگ غالباً طعمه لاشخورها و کلاغ‌ها می‌شدند و هم چنین زردشتیان مردگان را در برج‌های «سکوت» جای می‌دهند تا مرغان هوا گوشت آنان را بخورند، و بدین طریق استخوان‌های آنها بر زمین می‌ریزد. بنابراین، به احتمال قریب بیقین معنای روایت بالا چیزی جز این نیست که پادشاهان مورد بحث تردید و دو دلی نشان دادند و در نتیجه دچار وضع آشفته‌ای شدند که منجر بر مرگ آنان گردید. ضمناً با در نظر گرفتن مبنای پیش آمد مورد بحث که بر طبق نص روایت بر اثر دعای زردشت روی داده، بدیهی به نظر می‌رسد که تردید و دو دلی پادشاهان در زمینه قبول دین نوین بوده است.

سر جیمز فریزر در کتاب « شاخه طلائی » خود ( قسمت ۷ جلد ۱ ) فصلی دارد ( فصل اول ، هم چنین ص ۹۹ ) که عنوان آن « بین زمین و آسمان » است. در فصل مزبور مراسم قبایل و ملل مختلفی را شرح می‌دهد که در بین آنان بر طبق پاره‌ای معتقدات و منهیاتی نباید پای پادشاه و پاره‌ای از کاهنین و اشخاص مقدس دیگر بر زمین بخورد ، و موقعیت چنین کسانی « بین زمین و آسمان » تلقی می‌شود . بدین‌طریق به احتمال قریب به یقین « آویزان ماندن بین زمین و آسمان » در سرگذشت بالا متضمن نوعی کنایه نیز می‌باشد ، بطوریکه ظاهراً می‌خواهند بگویند « کسانی که خود را فوق بشر می‌دانستند سر در گم و حیران ماندند. »

بیفایده نخواهد بود که سعی کنیم و ببینیم آیا از تعبیر تحلیلی بالا چه نتایجی عاید می‌گردد . اولین نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که می‌بینیم به احتمال قریب به یقین در چنین مواردی نه با اوام و جملیات ساده لوحان باستانی بلکه با واقعیات تاریخی سروکار داریم . نتیجه دیگر این است که رهائی مراتب مزبور از شائبه خرافاتی گری به ارج و اعتبار قسمت‌های دیگر متن مربوطه نیز می‌افزاید . نتیجه دیگر این است که شواهد و قرائن دیگری که حاکی از آشفته‌گی اوضاع اجتماعی در زمان زردشت می‌باشند - يك آشفته‌گی که به احتمال قوی بالاخص در اثر خشك سالی پیش آمده بوده - تأیید می‌گردد.

هم چنین بدین‌طریق می‌بینیم که در زمان زردشت قلمروهای پادشاهی متعددی در این قسمت از جهان وجود داشته است ، و این مسئله از نظر ارزیابی کم و کیف قلمرو پادشاهان افسانه‌ای ایران - و شاید از نظر کشف نهایی مکان آنان شایان توجه است. ننگفته نماند که در زمان‌های ما قبل تاریخی کشورها خیلی کوچک بوده‌اند ، و چنین کشورهایی تازمانهای نسبتاً خیلی جدید در جزایر کاناری و هاوایی که از تحولات ازمئه تاریخی برکنار بوده‌اند وجود داشت . اما شاید جالب‌ترین نتیجه این باشد که با در نظر گرفتن مطالبی که از کتاب « شاخه طلائی » نقل شد مبنای تاریخی اصطلاح امروزی « بین زمین و آسمان معلق ماندن » روشن می‌گردد . توضیح اینکه پیدایش خود بخود يك چنین تصویر غیرطبیعی و انعکاس آن در يك اصطلاح رایج به معنایی که گذشت بسیار بعید بنظر می‌رسد ، و در نتیجه به احتمال قوی اصطلاح مزبور نمودار این اصل می‌باشد که زمانی چنان مراسم و معتقداتی در این قسمت از جهان نیز معمول بوده و اصطلاح فعلی یادگار زمان بی اعتبار شدن آن است.

ویلیامس جکسن در صفحه ۶۲ کتاب خود اتفاق دیگری را نیز که مانند داستان بالا « عجیب و غریب » می‌خواند نقل می‌نماید. خلاصه داستان این است :

پس از آنکه زردشت به دربار و شناسب شاه رسید در نتیجه توطئه‌ای که بر علیه او چیده شده بود به زندان افتاد. ولی بر اثر این بی‌عدالتی چهار دست و پای اسب سیاهی که مورد علاقه کامل و شناسب بود بر شکمش چسبید و اسب از حرکت باز ماند. زردشت بعد از قول و وعده‌هایی که از پادشاه گرفت هر چهارپای اسب را یکی بعد از دیگری بهبودبخشید.

معنای سمبولیک این داستان نیز بدیهی است. در انگلستان که يك کشور بحری است مجموع دولت و کشور را « THE SHIP OF STATE » یعنی « کشتی مملکت »

می‌خوانند، در ایران نیز سمبولزم کم و بیش مشابهی را در اصطلاح «اسب مراد» یا «توسن مراد» داریم. لذا چون اسب سواری در ایران قدمت زیاد دارد و مدت مدیدی لاقلاً از نظر نظامی يك نقش حیاتی ایفا کرده به احتمال قوی در داستان بالا از «اسب سیاه» مورد علاقه و شانسب کشور و یا دولت او قصد می‌شود. اتفاقاً سقراط نیز در دفاعیه معروف خود کشور را به يك اسب نجیب تشبیه کرده است. ضمناً امروزه نیز «فلج شدن کارها» يك اصطلاح معمولی زبان فارسی است، و در آذربایجان اصطلاح «چارچنگ» به معنی عجز کامل است. بدین‌طریق بخوبی پیداست که داستان اسب نیز معنایی جز این ندارد که کشور و شانسب در همه ارکان خود دچار فلج شده بود و زردشت بندریج آنرا بهبود کامل بخشید. به احتمال قریب به یقین چهارپای اسب عبارت از ارکان اربعه کشور بوده‌اند. که یکی بمد از دیگری بهبود یافته‌اند. ممکن است ارکان اربعه مزبور عبارت از روحانیان، لشکریان، صنعتگران و دهقانان باشد ولی البته معنای صحیح آن بستگی به تشکیلات کشور در زمان مربوطه دارد. تذکر این نکته نیز بیفایده نخواهد بود که به ترتیب بالا به احتمال قوی اصطلاح «چهار چنگ» امروزی قدمتی لاقلاً معادل قدمت زمان زردشت دارد.

بطریق بالا تکرار همان آشفنگی را که در مورد دو پادشاه معاند دیدیم در کشور و شانسب هم مشاهده می‌کنیم، منتها در اینجا پیروی از تعلیمات زردشت نقش احیاء کننده‌ای ایفا می‌کند - و شاید بهبود آب و هوا نیز در این جریان بی تأثیر نبوده باشد!

به احتمال قریب به یقین رنگ سیاه اسب نیز دارای يك مفهوم سمبولیک می‌باشد. توضیح اینکه بطوریکه در یکی از مقالات قبلی گذشت (مجله یفما مورخه آذرماه ۱۳۵۳ مقاله «جای پا» رنگ سیاه سمبول زندگی و باروری است، و بدین‌طریق معادل بودن اسب سیاه» و شانسب با کشور و دولت او و هم چنین معادل بودن شفا یافتن اسب با تجدید حیات کشور بیش از پیش تأیید می‌گردد.

پوشگاه علمی و مطالعات فرهنگی

\*\*\*

۱. جی. کارنوی در آخرین فصل کتاب «اساطیر ایرانی» (ترجمه آقای دکتر احمد طباطبائی، تیریز ۱۳۴۱) می‌نویسد: «همان‌طوریکه همگان می‌دانند افسانه دراصل کوششی است که برای توجیه پدیده‌ای بعمل می‌آید. بدیهی است که این کوشش با تمایلات روانی قومی که مراحل ابتدائی تمدن و فرهنگ را می‌پیماید بستگی دارد، ولی باید افزود که هدف بشر ابتدائی تنها توجیه نیست بلکه می‌خواهد این توجیه را در عین حال با آب و رنگ و لطف و زیبایی همراه سازد. لازم به توضیح نیست که بشر ابتدائی ضمناً میل دارد با بکاربردن استعاره تخیل هم‌نوعان خود را برانگیزد و هوش و استعداد آنها را با انتقال يك رشته حوادث و حقایق از مقوله‌ای به مقوله دیگر بیازماید.

اما متأسفانه همه نویسندگان مانند کارنوی روشن بین و منصف نیستند و غالباً در این قبیل موارد عجیب غریبی ظاهری مطالب را به «طرز فکر شرقی» نسبت می‌دهند و می‌گذرند. لذا از ارزش محتوای تاریخی تعبیراتی نظیر موارد بالا که بگذریم روشن شدن معنای استعاراتی که در میراث فرهنگی ما وجود دارد از نظر معرفی مبنای کاملاً منطقی و محکم

« طرز فکر شرقی » نیز واجب بنظر می‌رسد.

\*\*\*

در خاتمه باید به نکته بسیار مهم دیگری نیز اشاره‌ای بشود. اساطیر و روایاتی که در میراث فرهنگی اجتماعات پیشرفته وجود دارد بطرق مختلفی با معتقدات و مراسم اجتماعات عقب مانده و « بدوی » ازمنه معاصر مربوط است. لذا طبعاً روشن شدن معنا و مبنای اساطیر و روایات بطریق بالا به روشن شدن مبنای ماقبل تاریخی آنچه که امروزه « فرهنگ بدوی » و یا « فرهنگ ابتدائی » نامیده می‌شود نیز کمک خواهد کرد ، و این می‌تواند قدم مهمی در جهت « خود شناسی » بشر سردرگم معاصر باشد.

مورد بسیار جالبی در این زمینه داستان مبارزه زردشت با شیطان است که در آن ضمن زردشت سنگهایی « به بزرگی يك خانه » را بکار می‌برد: ( « WIELDED جکسن ص ۵۲ ). به احتمال قریب به یقین این اشاره کوچک به بکار بردن سنگ بر عیله شیطان روزنه دیدی بر يك پدیده فرهنگی بسیار باستانی است که امروزه بکلی فراموش شده‌ولی هنوز آثار گوناگون و پراکنده‌ای از آن باقی است. امید است بتوانیم بعداً پدیده مربوطه را تا حدود امکان مورد بررسی و بحث قرار دهیم و عجالتاً شاید تذکر این نکته بی‌فایده نباشد که اصطلاح « به بزرگی يك خانه » هنوز هم در آذربایجان رایج است و بالاخص در مورد سنگ‌های بزرگ بکار می‌رود .



## گناه سید شریف و مکافات او

« گویند که سید شریف در حق حضرت فاطمه اعتقاد فاسد داشت و قول به عصمت آن صدیقه کبری وارد نموده و رساله‌ای در این باب‌ها نوشته خداوند عالم او را خوار و ضعیف ساخته از آن وقت تا به حال هر چه دختر از سید شریف بعمل می‌آید همه همینکه از مادر متولد می‌شوند بکارت ندارند. ولادت سید شریف در سال ۷۴۰ بود در بلاد جرجان ؛ و وفاتش در سال ۸۱۶ پس عمر او ۷۶ سال بود . »

صفحه ۲۸۹ کتاب قصص العلما تألیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی